

پاشنه آشیل

علی ناظر

تنوع نگرش

موضوع بحث

در ۱۹ سالی که آخوندها زمام قدرت را به دست گرفته اند، اپوزیسیون با هدف گرفتن پاشنه ی آشیل رژیم جمهوری اسلامی، نقاط ضعف آن را علنی کرده و در تحلیلهای خود، رژیم را در موارد و مقاطع مشخص ضربه پذیر ارزیابی کرده است. به طور مثال می توان از مسائلی چون جنگ ایران و عراق، مرگ خمینی، مقاومت زنان، انتخابات، و ولایت فقیه نام برد. مقاومت همیشه بر این اعتقاد بوده است که اگر رژیم برای حل هر کدام از این مسائل غیر قابل حل عملی انجام بدهد، موضع گیری اش ماهیتاً ارتجاعی بوده و نهایتاً به ضد خود تبدیل خواهد شد، و موجبات برافتادن تدریجی رژیم فراهم می شود. واقعیت اینست که بسیاری از این تحلیلهای در مدت زمان مقرر به نتیجه ی مطلوب نرسیدند و طبیعتاً موجب برخوردهای گوناگون شدند. این یادداشت انواع ارزیابی از تحلیلهای مقاومت را در چند گروه کلی با ذکر نمونه هایی مورد بررسی قرار داده، و در حالی که بر نکات ضعف هر یک انگشت می گذارد، نکات مثبت را نیز مشخص می کند.

روشهای تحلیل

بررسی و نگرش مقولات سیاسی، فلسفی، و به طور کلی مباحثی که به یک «سیستم» پیچیده، (متشکل از یک سلول یا بیشتر) مربوط می شود را می توان با چند روش مورد تحلیل قرار داد، اول، جدانگرها که برخوردی مکانیکی داشته و مسائل، تضادهای، راه حلها را جدا از هم و بدون ارتباط با یکدیگر مورد بررسی قرار می دهند و مصر هستند که مجموع تحلیلهای جداگانه را اگر کنار هم بگذارند و به روند دائمی مسأله ی مورد بحث پرداخته شود، نتیجه نه تنها آشکار خواهد شد، بلکه علائم

رسیدن به نتیجه نهایی را می توان از همان اول حدس زد. به خصوص اگر تکرار در امری مشاهده شود؛ دوم، تمام نگرها که مسائل را به عنوان یک مجموعه ی کلی دیده و سیستم تصمیم گیری و طراحی را به عنوان یک کل تحلیل می کنند و گروه سوم، ساختار نگرها که معتقدند حرکتها و تصمیمها، منتج از کنش و واکنشهای اجزای تشکیل دهنده ی این مجموعه اند و اجزاء به تنهایی می توانند تأثیرگذار و یا تأثیرپذیر باشند، ولی در عین حال چون در ارتباط با دیگر عناصر هستند شکل بندی و روند تأثیرگذاری و تأثیرپذیری این عناصر بر دیگر پارامترها نیز تعیین کننده است. به نظر این گروه، نه «کل» اصل است و نه «جزء»، بلکه هر کدام به تنهایی و در ارتباط با یکدیگر، می توانند و بایستی نقش آفرین باشند. این روش بهترین نوع برخورد با مسائل سیاسی و یا نظامی به نظر می رسد.

نوزده سال تحلیل

آتهایی که امید از تحلیل مقاومت بریده و آن را تحلیل مشخص از شرایط مشخص نمی دانند، شکاکانه به بحث می پردازند که اگر به تحلیلهای ۱۹ ساله ی مقاومت نگاهی گذرا بیفکنیم، به تک بعدی بودن آنها پی می بریم. ادامه می دهند که رژیم توانسته است با ارائه ی راه حلهای کوتاه مدت و گاه غیر قابل پیش بینی، خود را از محاصره و بن بست نجات دهد و در طی ۱۹ سال اخیر، سقوط به ظاهر حتمی خود را به تأخیر بیندازد. به چند نمونه اکتفا می کنیم:

نمونه ی اول - مقاومت تا سال ۱۳۶۷ تحلیل می کرد که یکی از علل ماندگاری رژیم جنگ ایران - عراق است، و به همین خاطر رژیم تن به «صلح» نداده و از جنگ حمایت می کند، ولی مشاهده کردیم که رژیم، بعد از به کشتن دادن، معلول و بی خانمان کردن میلیونها نفر، ویرانی ۵ استان کشور، آوارگی چندین میلیون نفر و میلیاردها دلار خسارت، با نوشیدن جام زهر نه تنها توانست از پس چالش مقاومت برآید، بلکه، خود را نیز از چاهی که خود کنده بود، نجات دهد. تنها عکس العمل ممکن برای مقاومت، عملیات فروغ جاویدان بود. از آن زمان به بعد، هر چند که رژیم ثابت کرد که ضد صلح و آرامش در منطقه است، در عین حال توانست خود را در کوتاه مدت از محاصره یی به نام جنگ و صلح نجات دهد. ناچار باید پذیرفت، «صلح»ی که به عنوان پاشنه ی آشیل رژیم هدف قرار گرفت، نتیجه یی نداد.

استدلال فوق هرچند که ظاهری آراسته دارد ولی واقعیت آن زمان را در نظر نمی گیرد که مجاهدین در عملیات مهران توانسته بودند توانایی رزمی و نظامی خود را به نحوی شایسته نشان دهند. آن پیروزی در آن مقطع از زمان رنگ خطری بود برای رژیم در حال جنگ، و خمینی چاره یی نداشت جز قبول خطر و ریسک پذیری. ناگزیر به آتش بس تن داد تا بتواند مجاهدین و مقاومت ملی را قفل کند. دیگر آن که

مجاهدین در آن مقطع از زمان با تز «امر به وظیفه» در برابر «امر به نتیجه» وارد چنین عملیاتی شده بودند، و اگر به مسائل امروز منطقه و عراق بنگریم شاید بشود به مفهوم این انتخاب بهتر پی برد.

نمونه دوم - «مرگ خمینی» بنا به تحلیل کلیه ی نیروهای مخالف رژیم (چه راست و چه چپ)، فقط یک چیز را در اذهان تداعی می کرد: از هم پاشیدگی رژیم، حمله سراسری نیروهای مقاومت به داخل مرزها، حمله ی «هسته های مقاومت» به ارگانهای رژیم، و استفاده از شکاف موجود بین ملاها و نهادهای سرکوبگر. نه تنها مقاومت، در روز موعود، چنین حرکتی را مخالف تز «امر به نتیجه» بررسی کرد، بلکه ملاها و عناصر رهبری کننده ی رژیم هم به آن صورتی که انتظار می رفت، نه به جان یکدیگر افتادند و نه در تعیین رهبر و ولی فقیه مسأله چندان نشان دادند. البته با قبول این واقعیت که پیامد انتخاب عجلانه ی ولی فقیه آن چیز است که امروز می بینیم، ولی به هر جهت رژیم توانست باری دیگر به حیات خود ادامه دهد. به خصوص، سرعت چشمگیر رژیم در «رهبر» و «ولی فقیه» تراشی، همبستگی آخوندها در آن مقطع از زمان، و نبودن رهنمود عملی از طرف نیروهای اپوزیسیون، توانست تأثیرات طولانی مدت منفی بر جامعه بگذارد.

در این چهارچوب، وضعیت نیروی غیر سیاسی که در ایران به مقابله با مشکلات روزمره و معیشتی و درگیری با گرانی روزافزون مشغول بود، قابل درک است، ولی توانایی رژیم در سرپا نگهداشتن خود، باعث شد که جو جدیدی در میان نیروهای اپورتونیست ایجاد شود و بسیاری را به «دوباره اندیشی» وادار کند، تا به آن حد که به دنبال بهانه بی می گشتند تا با رژیم کنار بیایند. این تفکر در همراهی و همبستگی با پزها و اداهای «مدره» ی رفسنجانی و تبلیغاتی مستمر که از بلندگوهایش در اقصی نقاط جهان به گوش می رسید، در مقاطعی از زمان به حدی غیر قابل کنترل شدت یافت. آن چنان که برخی از ناظران خارج از مقاومت، تحلیلهای شورا را مبنی بر غیر عملی بودن خط استحاله، شکست خورده می دیدند. این نگرش غلط به واقعیات موجود در ایران تا به آن حد پیش رفته بود که دول اروپایی و ژاپن توانستند از این موقعیت کمال سوء استفاده را کرده و زیر پوشش «گفتگوی انتقادآمیز» منافع خود را حفظ کرده و به عقد قراردادهای تجاری - نظامی جدید بپردازند. به هر صورت، «پاشنه ی آشیل» رژیم یعنی «مرگ خمینی» دیگر کارساز نبود. رژیم توانست بعد از عملیات فروغ جاویدان و قبل از «ارتحال» و در بدو زمامداری «سردار سازندگی»، دست به قتل عام رزمندگان در زنجیر بزند و سرپوش اختناق را هرچه گسترده تر بر جامعه تحمیل کند.

نمونه سوم - مقاومت همیشه معتقد بوده و هست که این رژیم «مدره» نمی شود. رای دادگاه میکونوس، ترک سفرای کشورهای اروپایی، پافشاری آمریکا بر تحریم

اقتصادی، به این تحلیل دمی دوباره دمید به گونه‌ی بی که بسیاری معتقد شدند، رژیم در لبه‌ی پرتگاه قرار گرفته و مقاومت این بار به طور کارساز، پاشنه‌ی آشیل رژیم را هدف قرار داده است. طولی نکشید که تحلیل مقاومت مورد پرسش قرار گرفت زیرا قبل از ۲ خرداد، مقاومت معتقد بود که ناطق‌نوری از جناح راست رژیم انتخاب خواهد شد و خامنه‌ای، از آن جایی که هر قطره از آزادی می‌تواند رژیم را از درون بپوساند و منجر به تلاطم‌های غیر قابل کنترل شود، چاره‌ی بی نخواهد داشت جز عقیم کردن دیگر جناح‌های درونی خود، ولی رژیم توانست با انتخاب خاتمی به جهان بقبولاند که انتخابات «آزاد» در ایران امکان‌پذیر است، و حتی باعث شود که سفرای اروپایی به تهران بازگردند و کنفرانس سران کشورهای اسلامی تشکیل دهد. در نتیجه ادعای مقاومت که شرکت‌کنندگان در این انتخابات «فرمایشی» از ۲۰ درصد کل شرکت‌کننده متجاوز نبوده، در کلیت و یا ماهیت مسأله‌تغییری ایجاد نمی‌کند. صعود خاتمی این امر را محرز کرد که رژیم می‌تواند خود را از محمصه نجات دهد (محصه ناشی از حکم دادگاه میکونوس، حکمی که هیچ‌کس حتی مقاومت هم وقت نکرد بعد از شیادی جدید رژیم به آن بپردازد). در همین چارچوب فکری، بحث می‌شد که نتیجه‌ی دادگاه میکونوس، بر روی چهل و دوبار تروریست خوانده شدن رژیم از طرف جامعه‌ی بین‌المللی، رژیم را به انزوای کامل خواهد کشید، ولی امروز شاهد رفتن کوفی عنان و رهبران کشورهای جهان اسلام به تهران و شرکت در کنفرانس کشورهای اسلامی هستیم. این نه تنها می‌تواند بیانگر آن باشد که در این زمان، رژیم در انزوای کامل به سر نمی‌برد، بلکه تاکید‌کننده‌ی این است که دول جهان، که نقض حقوق بشر کمترین مسأله آنهاست، سعی بر این دارند که در جهات مختلف، روابط دیپلماتیک خود را با رژیم اسلامی گسترش دهند. پیامد این خواسته را می‌توان در «تروریست» خواندن مجاهدین خلق ایران از طرف آمریکا و یا ممنوع‌الورود کردن مریم رجوی به انگلستان به خوبی مشاهده کرد.

نمونه‌ی چهارم - مقاومت بعد از انتخاب خاتمی معتقد است که رژیم «سه سره» شده است. ولی اگر به اختلافات بین‌آخوندها، از جمله موضع‌گیری‌های منتظری و آذری قمی، توجه کنیم می‌بینیم که هم رفسنجانی و هم خاتمی، تا اندازه‌ی رهبری خامنه‌ای را پذیرفته‌اند (هرچند که زیر پای مرجعیت وی را سست کرده‌اند)، و با وجودی که هر کدام از «حجج اسلام» (خامنه‌ای، رفسنجانی و خاتمی) برای خود دم و دستگاهی درست کرده‌اند، چاره‌ی بی نخواهد بود جز پذیرفتن این واقعیت که تحلیل مقاومت از سه سره شدن رژیم درست نبوده و رژیم جمهوری اسلامی بیشتر دو سره شده است. آنهایی که به ولایت مطلقه فقیه معتقدند و آنهایی که به «ولایت فقیه» تن داده‌اند.

رد تحلیلهای نوزده ساله

با در نظر گرفتن چهار نمونه ی بالا اگر بخواهیم بازی سیاسی بین مقاومت و رژیم را از چشم جدانگرها، مکانیکی بررسی کنیم، می بینیم که رژیم به خوبی توانسته است دست مقاومت را در مقاطع تعیین کننده بخواند و برنده بیرون بیاید. در نتیجه می توان به اپوزیسیون و به خصوص مقاومت ملی تاخت که کلیه تحلیلهای آن یا ناپخته بوده و یا آن که بالکل غلط از آب درآمده اند حتی می توان گامی فراتر برداشت و آنها را موجب انفعال مردم قلمداد کرد، چرا که تحلیل غلط می تواند باعث دلسردی و ناامیدی مردم شود.

دینامیسم مبارزه ی مسلحانه

طبیعتاً مقاومت معتقد است که بایستی با مباحث روز برخوردی پایا و سیستماتیک داشت تا بتوان تحلیلی دینامیک عرضه کرد. مبارزه یک چالش آکادمیک و تئوری خاص نیست، چرا که عناصر فعال در آن زنده و متفکرند و در هر مرحله از عمل، چالشها، تضادها و در نتیجه عکس العملها و راندمانها در حال تغییر دائم می باشند.

جنگ ایران - عراق، مرگ خمینی، جنگ متحدین علیه عراق (جنگ خلیج فارس)، و نقش آفرینی منتظری، همگی را می توان فرمول وار بررسی کرد. ولی نمی شود فرمول وار پیش بینی کرد. این بحث کاملاً به جاست که می توان هر عمل (سیاسی، نظامی و یا اجتماعی) را با استفاده از قوانین و فرمولهای ریاضی جمعبندی و درجه ی ریسک پذیری هر حرکت و یا تحلیلی را در حدی پیش بینی کرد. ولی نباید فراموش کرد که مبارزه، و مقاومت علیه این رژیم توسط شورای ملی مقاومت از سه دستگاه نگرش فرهنگی - اجتماعی، سیاسی - بین المللی و مبارزه قهرآمیز که هر کدام دارای چند معادله چند مجهولی هستند، تشکیل می شود. در این چارچوب چاره یی نیست جز پذیرفتن این واقعیت که رژیم به هر حال در قدرت است و مقاومت در اپوزیسیون. مانند آن که نیرویی از پایین تپه بخواهد موضع دشمن را در بالای تپه، تسخیر کند. تلفات بسیار خواهد بود، عقب نشینی و شکست تاکتیکی جزء لاینفکی از این حمله است. حتی وقتی هم که سنگر تسخیر شود (مثل میکونوس) ضد حمله امری است واضح و قابل پیش بینی و درک، ولی برخورد مکانیکی با مسائل نه تنها مثر نمی خواهد بود، بلکه دشمن می تواند از آن در موارد ضد حمله استفاده کند.

مبارزه مانند بازی شطرنج است که در آن بازیکن مجبور است بر روی هر حرکتی فکر کرده و نتایج استراتژیک را مورد بررسی قرار دهد. تصمیمات در عالم سیاست و به خصوص مبارزه ی مسلحانه، بر مبنای «شریعت مطلق»، «شانس»، و یا «وجیه الملّه شدن» نمی تواند قرار گیرد، چرا که هر حرکتی در ارتباط با حرکات دیگر طرح ریزی می شود و تعجب آور نخواهد بود اگر ببینیم که گاه گذاری بعضی از این تاکتیکها نه

تنها فایده‌ی بی‌نداشته بلکه به ضد خود هم تبدیل شده است. در هر مبارزه‌ی همچون شطرنج، پایان مهم است نه آن که چند مهره را طرفین زده‌اند و یا چه کسی در یک مقطع از زمان در موقعیت بهتری قرار دارد. باید دید کدام بازیکن توانسته است، دیگری را همیشه در نقطه‌ی تدافعی قرار داده و مرتب کیش دهد. از این دیدگاه، ظاهراً مقاومت توانسته است که شاه‌رژیم را بیشتر در حال فرار قرار دهد. ناگفته روشن است، در شطرنج، اگر کیش‌های ممتد حریف را مات نکند، بازی ناخواسته به تساوی و یا تعادل قوا می‌رسد. اگر تعادل قوا نتیجه‌ی لازم را در مدت زمان دلخواه به دست ندهد، می‌تواند بازیکنان را در موقعیت *امپاس* قرار دهد که خود منتهی به یک سری عوامل تازه و ابداع خط‌مشی‌های جدید می‌شود. بارزترین آن طولانی شدن مدت بازی یا زمان سرنگونی است.

استراتژی

تشخیص و درک صحیح از درست و یا غلط بودن یک تحلیل مستلزم شناخت نقش و جهت‌گیری مقاومت ملی ایران و هم‌چنین نقش رژیم و تعیین پاشنه‌ی آشیل اوست. طبیعتاً هر کدام از این دو عنصر از پارامترهای متعدد تشکیل شده است.

ناگفته روشن است که پارامترها در راستای عملی کردن یک استراتژی، ارزشگذاری شده و در نتیجه هر کنش و واکنشی را باید از همان دریچه مورد ارزیابی قرار داد. شاید اگر به بحثی که مسعود رجوی اخیراً (نشریه مجاهد، ۳۶۹) داشته است، توجه کنیم به این امر بیشتر پی ببریم. وی در ارتباط با استراتژی می‌گوید:

در استراتژی نمی‌توان دوگانه بود. استراتژی‌بایستی دارای مونیسم، یعنی یگانگی باشد. دوگانگی و یا دوالیزم استراتژیک یعنی این که من از یک طرف فکر کنم که سرنگونی با ارتش آزادیبخش امکان‌پذیر است و از طرف دیگر هم عنصر بین‌المللی، مثلاً توسط آمریکا و یا انگلیس، ابدأ، بالاخره کدام یک از اینها درست است؟ هر دو که نمی‌تواند با هم درست باشد. متناقض است. باید حساب را روشن کنیم.

این نوع دیگری از نگرش است. در نتیجه مسائل را باید با در نظر گرفتن این نگرش مورد بررسی قرار داد. یعنی آن سه دستگاه سیاسی، اجتماعی، و نظامی باید بتوانند جایگاه خود را در این چارچوب بیابند. در این جا به این بحث کلی نمی‌پردازیم که شکل‌گیری یک استراتژی منتج از برداشت از یک ایدئولوژی به خصوصی بوده، و در نتیجه ایدئولوژی حاکم بر تعیین استراتژی مقاومت چیست. بلکه به همین کفایت می‌کنیم که استراتژی منتخب برای براندازی رژیم، مبارزه‌ی قهرآمیز بوده و فرم پیاده کردن آن در این مقطع از زمان، ارتش آزادیبخش ملی ایران است. اگر به این مسأله واقف شویم، غیر مستقیم پذیرفته‌ایم که هر چند پارامترهای دیگر هم مهم هستند ولی از دریچه‌ی این استراتژی «اصلی» نیستند. و به همین دلیل مسعود رجوی تأکید می‌کند، که پیوستن به ارتش آزادیبخش وظیفه‌ی عاجل هر ایرانی است.

البته هستند کسانی که دستگاه فوق را بیشتر «به تمام نگرها» نزدیک می بینند تا به «ساختارنگرها». از دیدگاه این گروه، هر سه دستگاه اجتماعی، سیاسی و نظامی باید در موازات با یکدیگر پیش روند تا هر کدام بتوانند حفره ها و یا نقاط ضعف مقطعی یکدیگر را پر کنند. نتیجه می گیرند که استراتژی ارتش آزادیبخش، تنها زمانی راندمان دارد که دو دستگاه دیگر، سیاسی و اجتماعی، هم جوابگو باشند. به نظر نگارنده، اهمیت یکسان دادن به هر سه دستگاه، باعث تقسیم انرژی شده و در نتیجه زمانبندی برای حل مسأله، متغیر و غیر قابل پیش بینی خواهد بود. به هر جهت، می شود نتیجه گرفت که مهمترین دلیل پایداری مقاومت، اعتقاد آن به مبارزه ی قهرآمیز به عنوان تنها آلترناتیو موجود بوده است.

عامل اختاپوسی

از طرف دیگر، رژیم مانند اختاپوس بر ایران جا گزیده است، آن چنان که قطع یک یا چند پای این اختاپوس به تنهایی حل کننده نبوده و رژیم می تواند با سایر پاهایش به استمرار خود ادامه دهد. برای آن که رژیم بالکل ساقط شود، قطع کلیه ی پاهای اختاپوس لازم است. دلایلی که باعث پایداری رژیم شده اند بر ۸ پایه استوار می شوند که به طور خلاصه از آنها نام می بریم:

۱. جنگ: خمینی می گفت که جنگ موهبتی الهی است، و خامنه ای و خاتمی در همان راستا عمل کرده اند، مانند حمله هوایی به قرارگاههای ارتش آزادیبخش ملی بعد از استقرار خاتمی؛
۲. تشنج زایی: منطقه به دو علت در تشنج دائم به سر می برد، رژیم اسلامی، و راست روی اسراییل.
۳. سیاست بین المللی: موقعیت به خصوص جغرافیایی ایران در منطقه، جنگهای خلیج فارس، ریزش شوروی، شکل بندی اتحادیه اروپا، جنگهای داخلی افغانستان و بوسنی؛
۴. اسلام: اسلام سپری شده است که رژیم در پشت آن خود را حراست می کند؛
۵. تروریسم بین المللی: بمب گذاریها، گروگان گیریها، فتوا علیه سلمان رشدی و ترور مخالفان؛
۶. حقوق بشر: یک واقعیت، هر کس که صدایش دربیاید به تحت شلاق و چوبه ی دار سپرده می شود؛
۷. نفت: رژیم با اهرم نفت و حراج منابع ملی توانسته است که خود را در مقاطع مختلف از مخمصه نجات دهد؛
۸. حاکم بودن: باید پذیرفت که به هرجهت رژیم بر مسند قدرت است و از امکانات یک دولت بهره مند است.

پاشنه ی آشیل رژیم و پارامتر محوری مقاومت

ماندگاری رژیم را، آنگونه که در شروع یادداشت مطرح شد، نمی توان مکانیکی مورد بررسی قرار داد. عوامل متعددی هستند که هر کدام به تنهایی می توانند مجموعه یی از پارامترهای پیچیده تر بیشتری باشند. البته پیچیده بودن شکل و محتوای مبارزه نمی تواند دلیلی بر درست بودن و یا عذری برای غلط بودن تحلیل و یا نرسیدن به اهداف هر تحلیل باشد. این درست است که اپوزیسیون باید قبل از ورود به کارزار، تمام این پارامترها را در نظر داشته باشد ولی به همان نسبت باید پذیرفت که مقاومت آنچه را که از دستش برمی آمده انجام داده است، و ورود به عمل بر مبنای تئوری و یا مشروط به «حتمیت در پیروزی» نتیجه یی نخواهد داشت به جز «راست روی» و یا انفعال.

اشکال اصلی در تحلیلهای و نشانه گیری «پاشنه ی آشیل» رژیم نمی تواند باشد. اشکال در نوع برخورد با مقوله ی اجتماع و روانشناسی آن است. تا زمانی که مردم، چه آنهایی که در «خارج نشسته اند» و چه عموم مردم ایران، نتوانند بفهمند که مقاومت چه می گوید، چه می خواهد، برنامه اش چیست، و مهمتر از هر چیز دیگر، تفاوتش با رژیم در کجاست، رژیم بر مسند کار نشسته است.

پخش چند تراکت، نشر چند کتابچه تبلیغاتی که رؤوس مواضع شورا را مشخص می کند، صحبتهای پیچیده ی مجاهدین مخصوصاً آن جا که با مقوله ی ایدئولوژی برخورد می کنند، سکوت طولانی جبهه ی دموکراتیک ملی ایران و پسند کردن به نشر چند گاهنامه و یا اطلاعیه، آماده نبودن عنصر فدایی برای عملیات مسلحانه (و بالنتیجه تنها ماندن مجاهدین در این مهم)، و بی تفاوتی برخی روشنفکران نسبت به مسائل «وطن»، می توانند عوامل «بد فهمیدن» اهداف مقاومت باشند. «جذب و گسترش» مقوله ایست استراتژیک، حال آن که مقاومت همیشه تاکتیکی با آن برخورد می کرده است. این یکی از نقاط ضعف مقاومت بوده است. تحلیل مشخص از شرایط مشخص ضروری و لازم است، ولی کافی نیست. نیروی پیشتاز بایستی پیامورد که چگونه با مردم «پل» زده و ارتباط و دیالوگ سازنده و دوطرفه ایجاد کند. چرا که کمبود و یا کم اهمیت دادن به این پارامتر محوری، حتی اگر هم تحلیلهای درست باشند، بستری می شود برای کج فهمی مردم، انفعال و بقای رژیم. باید پذیرفت که پاشنه ی آشیل رژیم و پارامتر محوری مقاومت داشتن و یا نداشتن ارتباط سازنده و دو طرفه با مردم است. ارتباطی که بر مبنای ایدئولوژی خاصی برنامه ریزی نشده باشد، و خواسته های مردم و نه چیز دیگری را در نظر گیرد.

با ایمان به پیروزی مقاومت ملی ایران. نوامبر ۱۹۹۷